



- وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿٢٢﴾ { ۲۲ } و رفیق معاشر شما هیچ‌گونه دیوانگی ندارد.
- وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ﴿٢٣﴾ { ۲۳ } و همانا او را در افق آشکارا دیده.
- وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾ { ۲۴ } و او بر غیب هیچ‌گونه بخیل و خوددار نیست.
- وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿٢٥﴾ { ۲۵ } و آن گفتار شیطان رانده شده نیست.
- فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٣١﴾ { ۲۶ } پس به کجا می‌روید؟
- إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٢٧﴾ { ۲۷ } نیست آن مگر یادآوری برای جهانیان.
- لَمِنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿٢٨﴾ { ۲۸ } برای کسانی از شما که بخواهند مستقیم شوند.
- وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾ { ۲۹ } و نمی‌خواهید شما مگر آنکه (چنانکه) خدای پروردگار جهانیان می‌خواهد.

### شرح لغات:

#### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

صاحب: دوست ملازم، رفیق، معاشر، مالک.

مجنون، اسم مفعول از جن: چیزی را پوشاند، عقل زائل و تباه شد.

افق: ناحیه طلوع خورشید. چشم انداز دور زمین که به نظر پیوسته به آسمان

می‌نماید.

مبین، اسم فاعل از ابان و متعدی است: آشکار کننده. استعمال آن به معنای لازم

از جهت وحدت فاعل و مفعول است، مانند قرآن مبین و نور مبین، که خود را خود

آشکارا می‌نماید.

ضنین: خوددار، بخیل. بنا به قرائت ظنین: بدگمان، کسی که مورد بدگمانی است.



رجیم: رانده شده. کسی که با پرتاب سنگ رانده، یا زده، یا کشته شده.

«وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ»: این آیه عطف به جواب قسم: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» و مقصود از صاحبکم، شخص رسول اکرم، و باء «بمجنون» برای تأکید و تعمیم منفی است: سوگند به... رفیق شما هیچ‌گونه و هیچ وجه دیوانه نیست. عنوان «صاحبکم»، اشاره به وضع زندگانی مشهود آن حضرت از زمان طفولیت تا قبل از بعثت و بعد از آن، و شاهد برای مطلب است.

هیچ دلیل و شاهی برای صدق پیمبران به حق، رساتر و محکم‌تر از تاریخ زندگی و وضع نفسانی و گفتار و رفتار آنان نیست، زیرا انگیزه نبوت و وحی که پیمبران را برمی‌انگیخت و برای گرفتن و ابلاغ وحی بر آن‌ها غلبه داشت، موضوع و حقیقتی است که با تعلیل‌ها و تحلیل‌های روانی معمول امروز نمی‌توان آن را شناخت و راز آن را گشود.

هم چنان که منشأ هر نیرویی را جز با آثار و قدرتی که در مظاهر شخصی آن پدید می‌آید نمی‌توان شناخت.

چنانکه تاریخ می‌نمایاند، نبوت یک پدیده فردی و محدود نبوده، بلکه در آفاق مختلف و مفاصل زمان پیوسته و مکرر پدید آمده، و همه پیمبران را خصایص و اوصاف مشترکی بوده و در اصول دعوت و راه و روشی که با مردم و در میان مردم داشتند با هم شبیه بودند و وضع روحی و اخلاقی و بدنی آنان برای مردم هم عصر و قومی که در میان آن‌ها قیام می‌کردند بسی روشن بوده، چنانکه هیچ محقق دقیق و پی‌جویی نمی‌تواند ادعا کند که آن‌ها اندکی دچار انحراف‌های روحی یا اخلاقی یا بدنی و تشنج‌های عصبی بوده‌اند. از سوی دیگر هر چه از تاریخ آن‌ها به وسیله آثار مختلف و منقولات ملل رسیده، مبین این است که آن‌ها پیش از قیام به دعوت، نمونه کامل سلامت جسمی و اعتدال خلقی و قدرت عقل و تشخیص بودند.



تاریخ زندگی و خصایص رسول اسلام ﷺ که خود مصدق دیگر پیمبران است، روشن تر و مدوّن تر از کسانی است که در گذشته دور و نزدیک و به هر صورت اثری در تاریخ بشر داشته‌اند، تا آنجا که پس از کار تدوین تاریخ و ظهور چاپ نیز زندگی و راه و روش این‌گونه اشخاص چنین بارز و روشن نیست.

نام و نشان پدران و مادران و خویشان و افراد قوم و قبیله‌ای تا آداب و اخلاق و گفتگوهای آنان در برابر خواننده‌های تاریخ مستند این پیمبر، چنان نمایان است که زندگی نامداران هم‌عصر و گذشتگان نزدیک آن‌ها نمایان نیست.

در این نمایش تاریخی اوضاع پیش از ظهور و مقدمات ولادت، دوره‌های شیرخوارگی، طفولیت، کفالت، جوانی، اخلاق، آداب، مسافرت، جنگ، صلح، آراء، ازدواج، انعزال، بعثت، دعوت، هجرت، اوصاف شخصی گروندگان و دشمنان، جنگ‌ها، سخنان تا وفات آن حضرت، واضح و روشن دیده می‌شود.

در سراسر زندگی و احوال مختلفش، با آنکه در شهر و بیابان و در میان قومی بت پرست و جاهل و ستمگر و بدخوی و بد کردار به سر می‌برد، تاریخ اندک سبک‌سری و طغیان و بدخویی و رفتار ناروا و بیماری جسمی و روحی، از او نشان نمی‌دهد. و از طوفان هواها و گرد و غبار عقاید و خوی‌های جاهلیت اثری بر چهره روحش دیده نمی‌شود،

و سبک‌سری و هوس‌ها و سرکشی و بی‌بندی جوانان، و غرور و نخوت پیران مکه را در دوران‌های حیاتش نمی‌توان یافت.

در محیط مکه روابط، گفتگوها، رفت و آمدها، در حدود افتخارات و اختلافات و جنگ و تجارت و شعر و ادب و زن بود. خواب و خیال و آرزوها و احلام جوانان، قهرمانی و عشق و رجزهای عشره و اشعار آن‌ها در وصف شمشیر و اسب و نیزه و شتر و غزل‌های امرؤ القیس بود. همین‌ها آن‌ها را به سوی قهرمانی



گذشتگان و خانه زنانی که بالای خانه‌هاشان علامت پرچم قرمز بود، می‌رانند. با آنکه آن حضرت دوران جوانیش را در میان همین جوانان گذراند، این آرزوها و احلام اثری در خاطرش نگذاشت و پایش را نلغزاند و دشمنان سرسختش هم سخن و عملی در این‌گونه امور از او نقل نکرده‌اند، تا آنجا که پس از اظهار دعوت گروهی از همان همسالانش نخستین گروندگانش شدند.

در آن زندگی بی‌بند و آلوده آنچه از او می‌دیدند، صفا، وقار، امانت و آنچه می‌شنیدند سخنان کوتاه و پر مغز و قضاوت به حق، بود. امانتش در آن محیط خیانت، چنان بر همه آشکار بود که به لقب امین بیش از نامش آشنا بودند. او را همیشه به این لقب که توصیف رسایی از راه و روش و خوی آن حضرت بود، می‌خواندند و همه با چشم احترام و تجلیل به او می‌نگریستند.<sup>۱</sup>

۱. در کتب معتبر و مستند سیره، در ضمن نقل حوادث و اوضاع پیش از بعثت، تجلیل و احترام مکیان و اعتراف به برتری عقل و بزرگواری آن حضرت مشهود است. یکی از این اسناد تاریخی سخنان ابی طالب در خطبه‌های عقد برادرزاده‌اش با خدیجه است: «همانا محمد با هر جوان قریشی سنجیده شود، در شرافت و بزرگواری و فضل و عقل برتری دارد...».

دیگر داستان ساختمان کعبه و حکمیت محمد امین علیه السلام است، چند سال پیش از بعثت در وادی مکه سیلی جاری شده و قسمتی از بنای بیت و کعبه را ویران کرد، سران قریش که افتخار نگهبانی کعبه را مخصوص به خود می‌دانستند، به تجدید بنای آن پرداختند، در این کار سران قوم از همه پیشی می‌گرفتند و دیگر مردم را اجازه دخالت نمی‌دادند، همین که خواستند حجر الاسود را در محل مخصوص به آن نصب کنند، برای بردن این امتیاز در میان شیوخ کشمکش در گرفت، چنان که نزدیک بود جوان‌ها به میان آیند و دست به شمشیر برند و خون یکدیگر را در میان بیت الحرام بریزند. «ابی امیه بن مغیره مخزومی» میانجی شد و پیشنهاد کرد که حکم در میان آن‌ها اولین واردشونده از باب الصفا باشد، ناگهان محمد صلی الله علیه و آله وارد شد، همین که او را دیدند همگی با خوشحالی بانگ برداشتند: «ابن امین است: به قضاوتش راضی هستیم...» آن حضرت جامه‌ای را به زمین گسترده و حجر الاسود را در میان آن‌ها نهاد و شیوخ را خواند تا همگی اطراف جامه را بگیرند و نزدیک کعبه برند، آن‌گاه خود آن را برداشت و در محل مخصوص نصب کرد.

از این داستان مشهور معلوم می‌شود که آن حضرت چه احترامی در میان مردم مکه و قریشیان داشت که هم



محیط اعتقادی که در آن نشو و نما یافت، ترکیبی از انواع شرک و بت پرستی بود، از توحید اسماعیلی تصور مبهم و پیچیده‌ای که اثری در عقاید شرک‌آمیز عرب نداشت، در بعضی اذهان مانده بود. مقاومت شدید عرب در برابر دعوت به توحید، شاهد بر همین مطلب است.

در مکه و پیرامون آن، کنیسه یا دیر و دعوت مسیحیت و یهودیت نبود. کسانی از مردم مکه به سرزمین‌های مسیحی و یا با یهودیان یثرب رفت و آمد داشتند و سخنان و بشارت‌هایی دربارهٔ ظهور پیمبری شنیده بودند و یا بعضی در انتظار ظهور مردی از فرزندان اسماعیل بودند، چنانکه گویند خدیجه با این سابقهٔ ذهنی آرزوی همسری چنین شخصی را داشت. ولی این‌گونه بشارت‌ها و انتظاراتی در خاطر حضرتش نداشت، چنانکه کلمه‌ای پیش از بعثت از آن حضرت نقل نشده که مشعر

→ آواز، او را امین خواندند و با آنکه سنش از شیوخ متکبر قریش کمتر بود، همه به قضاوتش تسلیم شدند، زیرا آن‌ها می‌دیدند با آنکه از اندیشه‌ها و کارهای شرک‌آمیز و آلوده‌شان کناره‌گیری می‌کند، در مشکلات به حق قضاوت می‌نماید و در هر کار خیر و دفاع از حق و مظلوم وارد می‌شود و در راه احقاق حق و اقامهٔ عدل به هر

### خطری تن در می‌دهد: «طالقانی و زمانه‌ها»

از سوی دیگر در جنگ‌ها و کشمکش‌ها و پیمان‌هایی که برای به دست آوردن امتیازات و یا از میان بردن حقوق و ستم بر مردم بود، هیچ‌گاه وارد نشد با آنکه مرکز حکومتی بی‌شکل عرب، در مکه بود و کار مهم مکیان که سروران عرب بودند، پیوسته بستن پیمان‌ها «حلف‌ها» و دخالت مستقیم و غیر مستقیم در جنگ‌ها و کشمکش‌ها بود. آنچه تاریخ ثبت کرده آن حضرت تنها در یک جنگ و یک پیمان شرکت کرد، آن جنگ «حرب الفجار» بود که برای حفظ حرمت ماه‌های حرام در گرفت و قریب چهار سال ادامه داشت. آن حضرت از پانزده تا نوزده سالگی در آن شرکت نمود. تفصیل این جنگ در تاریخ بیان نشده. و آن پیمان، حلف الفضول بود که در میان مردان با غیرت و شریف مکه برای دفاع از حق مظلومین و ناتوانان بسته شد. راجع به این پیمان از آن حضرت چنین نقل شده: «من با عموهایم برای بستن پیمانی در خانهٔ «عبد الله بن جدعان» حاضر شدیم. در برابر ارزش آن پیمان دوست نداریم که برای من حمر النعم (شتران بس گران قیمت) باشد (مقصود این است که ارزش آن با هیچ چیز با ارزشی سنجیده نمی‌شود) و اگر در اسلام هم به آن دعوت شوم اجابت خواهم کرد».

(مؤلف)



به تطبیق با خودش باشد یا بخواهد اذهان را برای دعوت به رسالتی آماده کند. و همچنین پیشگویی‌های پراکنده بعضی از کاهنان و راهبان، مانند «بحیراء» در خوی و روش و مصاحبتش با مردم تأثیری نگذاشت.<sup>۱</sup> بیش از چهار سال کودکی را در بیابان و میان خیمه‌های بنی اسد به سر برد. از آن پس در سراسر دوران کودکی و نوجوانی تابست و پنج سالگی مصاحب و ملازم با مردم مکه بود، دوره کمال رشد جسمی و عقلی به خلوت‌گزینی متمایل گردید. خلوت‌گزینی و عزلت‌جوئیش مانند کاهنان و راهبان، پیوسته و همیشگی نبود، آنچه مسلم است مدت عزلتش فقط در یک ماه رمضان در سال، بوده که در این ماه در غار «حراء» یا در میان شعاب و غارهای اطراف مکه تنها به سر می‌برد. چون به مکه بازمی‌گشت، مانند همیشه در میان مردم و خانواده‌اش می‌زیست و به کارهای روزانه زندگی می‌پرداخت. تاریخ از این مرحله انزواجویی خبری نمی‌دهد، گویا ناگهان پرده‌ای به میان آمده که تاریخ از ورای آن چیزی نمی‌نمایاند. چه انگیزه‌ای به خلوتش می‌کشاند؟ چگونه به سر می‌برد؟ چه اندیشه‌ها و هدف‌هایی داشت؟ آنچه بعضی از محققین مانند «درمنگام» مستشرق نامی، گفته‌اند: «برای یافتن آیین و شریعت می‌اندیشید و به خلوت

کتابخانه آنلاین «طالقاتی و زمانه ما»

۱. این پیشگویی‌ها بیش از اخبار گذشتگان، نتیجه قطع رسالت و طول دوره فترت، و تراکم گمراهی‌ها و ستمگری‌ها بود، در چنین وضعی بود که اهل بینش و کسانی که به ناموس پیمبری آشنا بودند و می‌دانستند که در زمان‌های گذشته و در میان بنی اسرائیل پی در پی پیمبرانی ظاهر شدند، امید و انتظار ظهور پیمبر یا مصلح عظیمی داشتند.

این امید و انتظار چنان شایع بود که بعضی از سخنوران و شاعران، خود و دیگران را آماده چنین حادثه‌ای می‌نمودند و یا امیدوار بودند که آن مصلح و داعی بزرگ خودشان باشند.

درباره شخص آن حضرت معروف‌تر از همه پیشگویی «بحیراء» راهب نسطوری بود که در دیر بُصرا و در حدود شام به سر می‌برد: گویند در سفری که آن حضرت همراه عمویش ابوطالب به شام می‌رفت پس از آنکه این راهب او را دید و از احوال و انسابش پرسید، به ابوطالب گفت: او را به شهرش بازگردان و از گزند یهود برکنارش دار، چه او را کار و شأن بزرگی در پیش است. (مؤلف)



می‌گرایید»، تصویری است که هیچ سند تاریخی ندارد و با آیه ۸۴ سوره قصص: ﴿وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ﴾ و تو چنین نبودی که امید داشته باشی که کتاب به سویت القاء شود، مگر رحمتی از پروردگارت» سازگار نیست.

از عقاید و افکار و حالات نفسانیش آنچه در تاریخ آمده و از قرائن فهمیده می‌شود این است که به خداوند یکتا و توحید فطری که جدش ابراهیم خلیل به آن دعوت کرده، ایمان کامل داشت، از شرک و انحراف و عقاید باطل قوم خود که وارثان دعوت و ساختمان خانه خدا بودند رنج می‌کشید و اندیشناک بود، هیچ‌گونه افکار فلسفی و نظریات اخلاقی و اجتماعی مکتب‌های دیگران در ذهنش سایه نیفکنده بود. از اندیشه‌هایی که در اعماق روحش و حوادثی که در محیطش می‌گذشت، هیچ‌گاه نگرانی و اضطراب در او مشاهده نشد. روش عزلتش مانند مرتاض‌ها و کاهنان و صوفیان و برای منظور و مقصود خاصی نبود. همان اندیشه‌های درونی و جواذب معنوی و ناسازگاری محیط بود که به خلوتگاهش می‌کشاند تا مدتی از میان مردم و آلودگی‌ها و سرگرمی‌های زندگی دور بماند و به اعماق ضمیرش و اندیشه‌هایی که از آن می‌جوشد و جلال و جمال و شکوهی که از عالم، دلش را می‌ریاید مشغول باشد و دور از چشم قومش به عبادات خدای یکتا روی آرد و در برابر قدرت و جلالی که سراسر وجودش را پر کرده خضوع نماید.

هر چه زمان می‌گذشت و مدت عزلتش و سکوت عمیقش بیشتر و به چهل سالگی نزدیک‌تر می‌گشت، آثار نگرانی و اضطراب در کلمات کوتاه و حرکاتش بیشتر دیده می‌شد تا آنجا که این حالات همسر مهربان و مراقبش را نیز نگران کرد و اندکی از راز درونش را با او در میان نهاد که: نوری چون سپیده صبح بر او پرتو می‌افکند و صداهایی باطنین و پیوسته مانند زنگ به گوشش می‌رسد!... همسرش با



این عبارت پر مغز دلداریش می داد:

«به خداوند سوگند، خداوندت تو را هیچ‌گاه زبون نخواهد کرد، تو همانا صلۀ رحم می‌نمایی، بار ناتوان را برمی‌داری، و نادار را دستگیری می‌کنی و میهمان را گرامی می‌داری و در حوادث و مصایب حق را یاری می‌دهی»<sup>۱</sup>.

با آنکه تاریخ، حوادث و جزئیات زندگی رسول خدا ﷺ را با اهتمام و تفصیل ضبط کرده است، از پشت پرده عزلت و احوال روحی و اندیشه‌هایش بیش از آنچه گفته شد خبری نداده تا آنکه در آخرین مرتبه سکونتش در غار «حراء» ناگهان بانگ: «یا محمد!...» آن‌گاه فرمان: «اقرء!...» به گوشش رسید، و نگران و وحشت گرفته به خانه‌اش بازگشت.

از این پس پرده اختفا و آرامش برکنار شد و تلاوت آیاتی محرک و انگیزنده که آهنگ و ترکیب کلمات و بلندی و معانیش هیچ‌گونه شباهتی به سخنان کوتاه و سنجیده شخص رسول و نثرها و شعرهای سخنوران و شعرای عرب نداشت، آغاز گردید، و آن آرامش و سکوت رفیق و مصاحب و همدم و یار مردم، مبدل به دعوت و حرکت و کشمکش و تشریح و سازندگی شد که به شهادت آیات قرآن و احوال و رفتار شخصی آن حضرت، در ابلاغ رسالت و دعوت هیچ‌گونه مقاومت از خود نداشت و به شدت مقهور وحی بود، گرچه در طریق انجام رسالت خویشان نزدیک و دور و عرب و مردم دنیا در برابرش بایستند، گرچه خود و کسانی از میان بروند، و گرچه در برابر خودداریش هرگونه سروری و قدرت به او دهند!

۱. متن عبارتی که در تاریخ از خدیجه بزرگوار نقل شده چنین است: «و الله ما یخزیک الله ابدًا، انک تصل الرحم و تحمل الكل و تکسب المعدوم و تقری الضیف و تعین علی النوائب الحق».

این مستند تاریخی دو مطلب را آشکار می‌نماید: یکی ایمان محکم نزدیکان و خانواده آن حضرت به خداوند یگانه و عنایات او، دیگر شهرت همه خلق و راه و روشش با بیچارگان و درماندگان و ستمزدگان. (مؤلف)



«وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفُقِ الْمُبِينِ»: این آیه عطف به آیه سابق و مورد دیگر قسم‌ها و به دلالت لام «لقد» خود متضمن قسم و تأکید مطلب است و «باء» به معنای سببیت، یا مصاحبت، یا استعانت، و متضمن ظرفیت «فی» می‌باشد: سوگند به... صاحب شما (پیمبر)، آن رسول کریم را در افق آشکار کننده و به سبب و کمک آن دید.

این افق مبین (که خود را می‌نمایاند) نمی‌توان هیچ‌یک از آفاق زمین و فضای جهان که آفتاب و ستارگان در آن طلوع و غروب می‌نمایند باشد، زیرا این آفاق دریابنده و منعکس‌کننده انوار حسی است که خود آن‌ها شعاع‌هایی از عقل و اراده برتر می‌باشند.

برتر و وسیع‌تر از این آفاق، افق ذهن انسان است که در آن هزارها خورشید و ستارگان با حساب و دقت و بررسی‌های علمی، می‌درخشد، و این فروغ‌های ذهن شعاع و پرتوی از آن «ذی قُوَّة» است، که به صورت الهام و کشف بر اذهان مستعد و نالوده می‌تابد.

افق ذهنی می‌تواند دریافت‌کننده و تاباننده جوهر عقل و علم باشد که هیچ‌گونه ناهنجاری در قوای ادراکی و اختلالی در اقشار بدنی و عصبی و نفسانیش نباشد و پرده‌های تقلید و اوهام ذهنش را تیره نساخته باشد: «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» و حجاب‌های اصطلاحات و معارف محدود آن را نپوشانده و برتر از همه آنان باشد: ﴿وَهُوَ بِالْأَفُقِ الْأَعْلَى - النجم﴾، تا آن حقیقت‌اعلی را بنمایاند و آن را بنگرد: «وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأَفُقِ الْمُبِينِ».

در میان اذهان بشر، ذهن‌های سالمی که دچار اختلال‌ها و پوشش‌های اوهام و تقلید و آثار محیط نباشد بس اندک است. آن ذهن‌های پاک و درخشان و ذراک نیز در میان دیوار معلومات اکتسابی محدود می‌گردد و در پرده مفاهیم و اصطلاحات و عناوینی که نمایاننده جزئی از اسرار و مظاهر وجود است، پوشیده می‌شود.



معلومات محدود مانند چراغی در فضای وسیع است که پیرامون چراغدار را اندکی روشن می‌دارد ولی خود حجاب ماوراء است. مفاهیم و اصطلاحات که نمایاننده حد ادراک است، حقیقت و عظمت ادراک شده را چنان محدود می‌نماید که آن را دگرگون می‌نمایاند. مگر عنوان‌ها و نام‌های متعارف مانند: انسان، عقل، حیوان، گیاه، آسمان، زمین، خورشید... نشان‌دهنده وجود واقعی آن‌ها است؟ مگر اصطلاحات علمی مانند: وجود، ماهیت، ماده، طبیعت، فضا، نور، قوه... نمایاننده حقایق وجود آن‌ها می‌باشد؟

این اصطلاحات و عناوین نمایاننده ادراک محدود علمی است که واقعیات و حقایق و جلال و جلوه‌های عالم را محدود می‌سازد و پرده‌ای بر روی ذهن فطری می‌کشد که چشم باطن به تماشای داخل آن سرگرم و از دیدن ورای آن ناتوان می‌شود. آفاق این‌گونه اذهان که گرفتار پوشش‌ها یا نوعی «جنون» است، چون عالی و مبین نیست، جوهر عقل و علم به صورت اصلی در آن طلوع نمی‌نماید. افق عالی و مبین آن ذهن وسیع و درخشانی است که انواع حجاب‌ها را از میان برداشته و از سطح عالی نفسی برآمده است که از ریشه‌ها و مواریث فضیلت و تقوا و قوای موزون درونی تکوین یافته، و بدنی سالم و قوی آن قوای سالم را دربرگرفته باشد. حکمت و رحمت پروردگار این شرایط روحی و جسمی را در وجود محمد ﷺ و دیگر پیمبران با درجات مختلف پدید آورد، تا در مرتبه اول، وحی خداوند را صریح و روشن بشنوند و ابلاغ نمایند و در مرتبه برتر فرشته وحی را به صورت تمثیل یافته‌ای بنگرند. انجذاب شدیدتر آن حضرت به سوی افق اعلی و تسلط آنبر حواس و خیال و همه قوا و لوازم بدنیش، تا آنجا رسید که با چشم عقلی آن مبدأ وحی و جوهر عقل را به صورت اصلیش دید. انجذاب به این افق مبین و اعلی، و دیدن مبدأ وحی و شدید القوی، به صورت اصلی، مخصوص کمال نبوت و ختم آن بود.



چنانکه از مضامین سوره «النجم»<sup>۱</sup> و بعضی از احادیث برمی آید، آن حضرت به

۱. آیات ۵، ۶، ۷، ۱۳ سوره النجم: ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى. وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى... وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى...﴾ همی آموخته او را شدید القوی، صاحب قوه‌ای بس پیوسته و نیرومند. پس آن را فرا گرفت و استوار شد. در حالی که از در افق اعلی بوده... و به راستی او را بار دیگر دید...

در تفسیر «مجمع البیان»، بدون ذکر سند چنین نقل کرده: «جبرائیل همیشه به صورت آدمیان به سوی پیمبر می آمد. پس رسول خدا ﷺ از او خواست تا خود را به همان صورتی که خداوند آفریده‌اش بنمایاند. پس از این درخواست، جبرائیل دو بار خود را به آن صورت نمایند، یک بار در زمین و بار دیگر در آسمان، آن بار که در زمین خود را نمایند، آن گاه بود که جبرئیل در افق اعلی و محمد بالای کوه حراء بود، پس جبرئیل از شرق طلوع کرد و سراسر افق را تا مغرب پر نمود. محمد ﷺ با مشاهده آن به زمین افتاد و بیهوش شد، پس از آن جبرئیل به صورت آدمیان فرود آمد و او را در برگرفت»

در حدیث نبوی، از طریق عامه از ابن عباس نقل کرده: «رسول اکرم ﷺ از جبرئیل خواست تا او را با آن صورتی که در آسمان است ببیند جبرئیل گفت: در کجا می خواهی برای تو ممتثل شوم؟ آن حضرت گفت: ابطح. جبرائیل گفت: گنجایش مرا ندارد. آن حضرت گفت: در منا، گفت گنجایش مرا ندارد، و همچنین در عرفات... تا آنکه کوه حراء را میعاد قرار داد. آن حضرت به آنجا رفت، پس جبرئیل را دید که از ناحیه کوه‌های عرفات با طینی مانند برخورد فولاد و آهن... روی آورد و سراسر مشرق و مغرب را پر کرد... همین که آن حضرت او را دید بیهوش شد و به زمین افتاد...» اگر این حدیث صحیح باشد، گفتگوی درباره انتخاب مکان اشاره به تأثیر دیدگاه حسی در دیدگاه ذهن و عقل است.

عارف شوریده جلال الدین بلخی رومی که گاهی ذوق و شورش از حد می گذرد و حدود را به هم می ریزد، این داستان را در کتاب مثنوی به تصویری آمیخته با تخیل عرفانی آورده است. قسمتی از اشعار مربوط به این مطلب است:

که چنان که صورت تست ای خلیل	مصطفی می گفت پیش جبرئیل
تا ببینم من تو را نظاره وار	مر مرا بنمای محسوس آشکار
حس ضعیف است و تئک سخت آیدت	گفت نتوانی و طاقت نبودت
تا چه حد حس نازکست و بی مدد	گفت بنما تا ببیند این جسد



هیئتی که گه شود ز آن مندکی	چون کرد الحاح بنمود اندکی
از مهابت گشت بی هُش مصطفی	شهری بگرفته شرق و غرب را
جبرئیل آمد در آغوشش کشید	چون ز بیم و ترس بی هوشش بدید



چنین مقامی دوبار برآمد.

این رؤیت و مشاهده نمی‌تواند با چشم ظاهر باشد، زیرا چشم ظاهر قابلیت و توانایی دیدن حقیقت عقلی و روحانی را ندارد. آنچه چشم ظاهر می‌بیند انعکاس صورت موجود به وسیله نور در بینایی است نه عین صورت خارجی آن. پس از انعکاس اولی هر گاه بیننده بخواهد همان صورت را بدون واسطه بینایی و تقابل با صورت خارجی ببیند، در ذهن می‌نگرد و هر چه قدرت ذهن بیشتر باشد، صورت‌های محسوس در آن آشکارتر و مشهودتر می‌شود. صورت‌های عقلی چون برتر از مقدار و حدود و نور محض است، دیدن آن‌ها مانند محسوسات مشروط به تقابل حسی و انعکاس نور نیست.

صورت عقلی را چشم عقلی و بصیرت و ضمیر بینا مشاهده می‌نماید، در این گونه مشاهده اشتباه و انحراف و کج بینی راه ندارد: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ، مَا زَاغَ

\*\*\*

→

آفتاب از دزگی مدهوش شد؟  
شمع از پروانگی بی‌هوش شد؟  
جسم احمد را تعلق بُد بدان  
آن تغیر آن تن باشد بدان

\*\*\*

نقش احمد ز آن نظر بیهوش گشت  
مه همه کف است مُعطی نور پاش  
احمد ار بگشاید آن پَرّ جلیل  
چون گذشت احمد ز سدره مُرصدش  
گفت او راهین بر اندر پی‌ام  
باز گفتا کز پیم آی و مایست  
باز گفت او که بیا ای پرده سوز  
گفت بیرون زین حد ایخوش فَرّ من  
حیرت اندر حیرت آمد این قصص  
بحر او از مهر کف پرجوش گشت  
ماه را گر کف نباشد گو مباح  
تا ابد مدهوش ماند جبرئیل  
وز مقام جبرئیل و از حدش  
گفت رو که حریف تو نی‌ام  
گفت رو زین پس مرا دستور نیست  
من به اوچ خود نرفتم هنوز  
گر ز نم پَرّی بسوزد پَرّ من  
بیهشی خاصگان اندر آخص

(مؤلف)، (مثنوی مولانا، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۵۹ به بعد)



الْبَصْرُ وَ مَا طَغَى ﴿ آیه ۱۱ و ۱۷ النجم. چون در میان شاهد و مشهود فاصله دور و نزدیک و انعکاس و انکسار و لغزش و انحراف شعاع نیست و بیننده در افق مبین است: «وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ».

«وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ»: این آیه، و آیه «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ» که «ما نافی» پیش از اسم آمده، شخص و ذات را از جهت نسبت به جنون و ضنّ، نفی کرده: این بیان غیر از تعبیر: «و صاحبکم لیس بمجنون، و هو لیس علی الغیب بضنین» است که فقط صفت را نفی می‌کند. «علی»، دلالت بر اطلاع کامل، «باء بضنین»، دلالت بر تلبّس دارد: شخصیت محمد ﷺ که بر غیب اطلاع و تفوق یافته چنین نیست که خوددار در بیان و ابلاغ آن باشد.

بنابراین متعلّق «بضنین» می‌تواند جمله‌ای مانند «فی ابلاغ و الاعلام» باشد که محذوف است. می‌شود که «علی الغیب» متعلق به «بضنین» باشد که برای توجّه به اهمیت آن مقدم آمده: او هیچ‌گونه خوددار بر غیب نیست، (روح او برای اطلاع به غیب و اسرار آن، شیفته و منجذب است) و هیچ‌گونه موانع نفسانی در وجود او نیست تا از این سیر و کمال روحی و عقلی بازش بدارد.

این آیه نیز مبین امتیاز روحی و خلقی رسول اکرم ﷺ از دیگر اهل کشف و شهود و کاهنان و دانشمندان است، این‌ها هر چه دارای استعداد عقلی و نفسانی و ممتاز از دیگر مردم باشند، چون مغرور به معلومات و اوهام، و مجذوب هواها و شهوات نفسانی‌اند، نمی‌توانند بی‌پرده اصول و حقایق پشت پرده محسوسات را چنانکه هست دریابند، و آنچه درمی‌یابند صریح و روشن بیان نمی‌کنند یا نمی‌توانند بیان کنند، و آنچه بیان می‌کنند برای گروه خاص و در لفافه اصطلاحات خاصی است، و آنچه از معارف و حقایق اصول اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی درک می‌کنند، برای حفظ مقام و شهوات خود و عواطف و امیال عامه مردم کتمان یا



تأویل می نمایند.<sup>۱</sup>

این شخصیت عالی و مقدّس به هیچ یک از این اشخاص ممتاز شباهت ندارد، آنچه از حقایق پوشیده و نهان که پروردگارش خواسته دریابد، دریافته و آن چنان مقهور وحی است که صریح و بی پرده و بر خلاف عقاید و امیال مردم و مصلحت شخص خود آن را ابلاغ و اعلام می نماید.

شاهد این حقیقت، خود قرآن است: «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ».

بنا به قرائت «بظنّین»، بدگمانی و تهمت افتراء و دروغ را از ذات و شخص آن حضرت نفی کرده: تاریخ زندگانی آن حضرت و بیان معجز نمای آیات قرآنی او را از اتهام و بدگمانی درباره اطلاع بر غیب و ابلاغ و کم و بیش نمودن آن مبرا می دارد، چون ذاتاً مبرا از دروغ و افتراست خداوند او را امین وحی و مبلّغ رسالات خود گردانیده است.

«وَمَا هُوَ يَقُولُ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ»: ضمیر هو، راجع به غیب مشتمل بر وحی و قرآن،

یا به قرینه مطلب راجع به قرآن است. و مقصود از قول شیطان - چنان که گویند - گفته های کاهنان و جادوگران است که شیطان به آنها القاء نموده و آنان آنچه دریافت می کردند با کلمات و تعبیرات به هم پیچیده و مبهم به اشخاص هم افق خود می خواندند. نسبت قول به شیطان رجیم برای بیان مبدأ قول و دلیل بر مطلب است: چون گفتار و آثار شیطان که مبدأ شرّ و وسوسه است (رجوع شود به تفسیر آیه ۳۳ از سوره بقره ج ۲، مجموعه آثار، صص ۲۰۰ تا ۲۰۳) و از مقام عقل و آسمان درک حقایق به سوی اوهام و اندیشه های پست، رانده و پرت شده و متمرّد از درک و خضوع برای حق است، نمی توان قرآن که سراسر مبین حقایق عقلی و اصول هدایت و

۱. مغلط گویی عارفان و دانشمندان و کتمان علمای دینی و اجتماعی، کلمات مرموز کاهنان، معلول همین علل روحی و نفسانی است. (مؤلف)



راهنمای به حق و پرستش خداوند و درک منتها و نتیجه آثار و اعمال خیر و شر است، گفتار شیطان رجیم باشد.<sup>۱</sup>

این آیات «وَمَا صَاحِبُكُمْ...» مبین حقیقت وحی قرآنی، و اوصاف و امتیازات روحی و نفسی فراگیرنده آن است، همین خواص و اوصاف است که پیمبران به حق را از علما و عرفا و اهل کشف و ریاضت و کاهنان و دروغ پردازان جدا می نماید. این خواص و ممیزات که برای همه پیمبران خدا، با مراتب مختلف بوده، برای خاتم پیمبران به صورت بارز و کامل تر و با سندهای محکم تاریخی و آیات قرآن اثبات می شود.

این آیات با بیان صریح و اشارات ضمنی، مبین این امتیازات و خواص است:

۱. این شخص همراه و همدم «صاحب» قوم و مردم خود بوده، و در میان آنها ناشناخت نبوده است.
۲. خود درس خوانده نبوده و سابقه تعلم نداشته و از میان درس ناخواندهها برخاسته است.

۳. دارای عالی ترین فضایل خلقی و آرای محکم بوده و دروغ و خیانت و اعمال بد از او دیده نشده است. «طالقانی و زمانه ما»

۴. دچار اختلال روحی و عصبی که از بیماری های مزاجی و نقص بدنی یا ریاضت های غیر معمول طولانی و گوشه گیری ناشی می شود نبود، و تا پیش از

---

۱. شیطان بنا بر توصیف قرآن و عقاید ملل و آثار مشهود نفسانی، جوهر شر و سرکشی بر حق و نظامات و منشأ عقاید فاسد و نمایاندن حق به صورت باطل و باطل به صورت حق و نماهای بی حقیقت و انگیزنده اوهام و شهوات پست و غرور انگیز و پوشاننده عواقب شرور است. همین که بر طبق بیان قرآن، ظاهر بیکر و ماده آدم را دید و مقام عالی و استعدادهای نهانی او را ندید و با غرور از سجده و خضوع به آن سر بیچید، شاهد بر این است که قدرت درک حقایق بر تر را ندارد. و همین که با دیدن آیات و گذشت زمان تغییر و تکامل در جهت خیر نیافته، دلیل بر این است که جز فعلیت شر نیست. (مؤلف)



اعلام رسالت خود نسبت جنون و اختلال به او داده نمی‌شد و به امتیاز عقل و امانت معروف بود و مردم زمانش هشیاری و توجهش را به آنچه در زندگی عموم می‌گذشت و علاقه‌اش را به جلوگیری از هر ستم و کمک به مظلوم می‌دیدند: «وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ».

۵. وحی را صریح و روشن می‌شنید و آن را در مرتبه عالی یقین باور داشت و گاهی منشأ وحی را به صورت نازل می‌دید. و گاهی هم در حالات خاصی مبدأ وحی را به صورت اصلی مشاهده می‌کرد.

کاهنان آنچه در حال بی‌خودی درمی‌یابند، مبهم و جزئی و شک‌آمیز و تحیرآور بوده، و آنچه از حقیقت علمی برای محقق یا عارف کشف می‌شود برای خودشان یقین‌آور نیست، مگر آنکه پس از کشف، برهان یا تجربه آن را اثبات نماید. گاهی هم دریافت‌ها و کشف‌های علمی که از طریق ریاضت یا تمرکز ذهن و تفکر و مقدمات برهانی پیش می‌آید، نوعی حدس و الهام و مستند به مبادی خارج از نفس و رشته‌ای از وحی ناقص است. مشاهدات صورت‌های ذهنی بیشتر از منشأ ناآگاه و در خواب و بعضی از حالات نفسانی رخ می‌نماید که سبب آن از میان رفتن قدرت آگاهانه شعور است و برای اهل ریاضت و مجذوب‌ها پیش می‌آید. منشأ این‌گونه شعور ناخودآگاه، درک‌ها و شعورهای آگاهانه و اندیشه‌ها و تمایلات نفسانی

۱. کاهنان و مرتاض‌ها یا در اصل ساختمان مزاجی دچار اعصاب خشک و ادراکات ناقص و در فهم واقعیات زندگی و مطالب علمی ناتوانند یا در اثر ریاضت گرفتار چنین عوارضی می‌شوند که از عالم خارج بی‌خبر و منصرف می‌گردند و همیشه در حالتی میان خواب و بیداری به سر می‌برند. آن‌گاه که حال اغما یا خوابشان سنگین‌تر می‌شود، اشباحی در چشم باطنشان نمایان می‌گردد و سخنانی به گوششان می‌رسد که از این راه خبرهای ناقص و مبهمی از حوادث دور و آینده می‌دهند.

این‌گونه مردم به همان قدر که مورد توجه ساده لوحان و عوام هستند، نزد اهل نظر و علم برای کار و گفتارشان ارزشی نیست، زیرا از درک اصول معارف و حقایق علمی و واقعیات زندگی دورند و چه بسا خود به علل حالات روحی، از کار و گفتار خود ناآگاهند. (مؤلف)



می‌باشد که در اعماق نفس جای می‌گیرد و پنهان می‌شود و آن‌گاه که قدرت شعور آگاهانه و اراده از میان رفت، در حال خاصی ظهور می‌نماید و در ذهن منعکس می‌شود. و چون این‌گونه مشاهدات و ادراکات با عقل و شعور ارادی ناسازگار است، بر همه مبادی شعور و اراده تسلط دائم ندارد و همین که عقل و اراده بیدار و برانگیخته شد، مشهودات تخیلی و آثار آن‌ها از میان می‌رود.

ظهور وحی بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هیچ‌گونه شباهتی با این‌گونه کشف‌ها و مشاهدات نداشته و همیشه صریح و روشن و مسلط بر اراده و عقلش بوده آن‌چنانکه اندیشه و عقل و همه مبادی ادراک شخصی آن حضرت یکسره تسلیم آن می‌شد و هیچ‌گونه مقاومتی در مقابل آن نداشت و چون تسلط وحی از میان می‌رفت و شعور شخصی آن حضرت آزاد می‌شد، مطالب وحی و آثار آن آنچنان سازگار با عقل هشیار و مسلط بر شعور فطریش بود که اندکی هم از حدود آن تمایل نمی‌یافت، زیرا از افقی برتر و روشن‌تر از شعور و عقل فطریش برمی‌آمد: «وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفُقِ الْمُبِينِ».

۶. در برابر فرمان و ابلاغ وحی نیز هیچ‌گونه مقاومتی نداشت. حب ذات و شعور به مصلحت شخصی که نافذترین عواطف و شعورهای انسانی است، چنان تسلیم و مقهور به وحی و غیب بود که از ابلاغ صریح آن نمی‌توانست خودداری کند، گرچه جان و کسانش از میان بروند و مورد استهزا و دشمنی دور و نزدیک گردد.

۷. دعوتش عموماً مخالف با معتقدات و ناسازگار با تمایلات نفسانی مردم و قدرتمندان بود، به خصوص دعوت به توحید و مخالفت با شرک و نفی بت‌هایی که با مظاهر مختلف ریشه عمیق در نفوس آن مردم داشت. همچنین خبر و حکم قطعی او از حوادث آینده‌ای که با وضع و سیر عادی تاریخ سازگار نبود و مردم هم عصر این‌گونه مطالب را باور نمی‌کردند و به استهزا می‌گرفتند: «وَمَا هُوَ عَلَى الْعَيْبِ بِضَنِينٍ - بظنن».



۸- دعوت و رسالتش موافق با شهوات و اوهام و انگیزنده این‌گونه هواهای پست و تخیلات نبود و به‌عکس انگیزنده عقل و بصیرت و حاکمیت بر این انگیزه‌ها بود «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ».

اشخاصی که دارای این امتیازات و اوصاف بودند، با اختلاف در مراتب و زمان، در تاریخ ظاهر شدند و همه با اشتراک در اصول دعوت و مخالفت شدید هم عصرهای خود، مسیر فکر و تاریخ را به سوی خیر و حق برگرداندند. این خود نمایاننده یک قانون و ناموسی است که حاکم بر آن‌ها و تعیین کننده مسیر دعوت آن‌ها بوده چنانکه در آغاز ظهور وحی، حقیقت آن برای آن‌ها نامأنوس بود و گاهی می‌خواستند از سلطه و قدرت آن رها شوند. این‌گونه اشخاص با این امتیازات، مبعوث از طرف خداوند و مأمور به ابلاغ رسالت او بودند. و به‌عکس فریب‌کاران و دروغگویان، هر چه تاریخ پیش رفت صدق گفته‌ها و پیش‌بینی‌های آنان آشکارتر گردید. و مردم دنیا جز طریق هدایت آن‌ها، هر راهی برای احراز سعادت و تأمین حیات، با اندیشه و تشخیص عقلی و علمی خود پیش گرفتند، از بیابان تحیر و گمراهی سر برآوردند:

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ»: فاء تفریع بر آیات نفی، «این»، استفهام مکانی تعجبی یا انکاری و پرسش از راه یا منتهای آن است: اکنون که صاحب شما نه مجنون و نه ضنین و نه قرآن‌گفته شیطان رجیم است، پس چه راهی برای شناختن او و وحیش پیش می‌گیرید؟! مشرکین قریش و عرب جاهلیت برای اقناع خود و دیگران و برای توجیه شخصیت محمد ﷺ و وحیش اندیشه‌ها کردند و راه‌هایی خواستند باز کنند، دیوانه و کاهن و ساحرش خواندند. ولی هم چنانکه در این آیات این اندیشه‌های کوتاه و سفیهانه را نفی کرده، گذشت زمان و بروز قدرت عقل خلاقه محمدی و تابش قرآن بر عقول خردمندان، این نسبت‌ها و افتراءات را از میان برد. پس از آن نیز



مخالفان از هر ملت و آیینی خواستند برای حلّ راز وحی قرآن و آورنده آن، بر مبنای کینه‌ها و دشمنی‌های خود راهی باز کنند و توجیهی نمایند، به بن‌بست رسیدند و رسوا شدند. بیشتر علما و محققین روانی و اجتماعی عصر جدید هم در این باره خود را آشنا نکردند و سکوت نمودند و آن‌ها که خواستند نظری دهند، شعاع نظرشان از رسیدن به این حقیقت و راز مشکل خلقت ناتوان شد و از دیوار تصوّرات محدودشان نگذشت.

می‌شود که این استفهام، از طریق سعادت و هدایت باشد: چون این نسبت‌ها ناصواب و وحی قرآن برتر از اوهام و برای هدایت به سوی حق و کمال است، پس چه راهی در پیش می‌گیرید و به کجا روی می‌آورید؟! مانند کسی که راه مستقیم را رها کرده یا راهی در پیش گرفته که به مقصودش نمی‌رساند، به او گفته می‌شود: به کجا می‌روی؟! راه‌هایی که بشر متحرّک و متکامل برای حل مشکلات عقلی و حیاتی خود و رسیدن به اطمینان و سعادت فردی و اجتماعی تاکنون گشوده، پس از زمان‌ها سرگردانی و راه‌پیمایی به جایی نرسیده تا امروز که پیشرفت‌های فکری و اجتماعی بر تحیرشان افزوده است. روبرو شدن بشر امروز با مسائل پیچیده و ناتوانی و شکست فلسفه و علوم تجربی برای حل مشکلات و مسائل زندگی و انسانی، تناقضات اصول اجتماعی و اقتصادی، این سؤال را که قرآن نخست متوجّه مردم جاهلیت، سپس مردم دیگر نموده بود، امروز هم متوجّه بشری‌ست که به همه جا و هر چیز سرکشیده و در میان افکار و مصنوعاتش گرفتار شده، و برای همه هشیاران و روشن بینانی که نگران آینده‌اند مطرح است: «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟!»<sup>۱</sup>

۱. راه‌هایی که بشر امروز به وسیله تجربیات و تحقیقات علمی برای حل مسائل وجود، و به وسیله بررسی‌های روانی برای تنظیم قوای اخلاقی و تنظیم اصول اجتماعی و اقتصادی برای ایجاد عدالت، گشوده، بیشتر بر مشکلات افزوده و در این راه‌ها هر چه پیش می‌رود مطلوب‌های خود را نمی‌یابد و از رسیدن به محیط سعادت و بهشت که به آن خود را دلخوش و امیدوار کرده بود ناامیدتر می‌شود. (مؤلف)



و چون سائق فطرت برای رسیدن به کمال و جمال مطلق و پیوستن به تکیه‌گاه بقا و رهایی از رنج‌ها و نابسامانی‌ها، راه می‌جوید و جوینده خود را گمراه می‌نگرد، این سؤال را با خود در میان می‌گذارد: به کجا می‌روم!؟

«إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»: ان نافیه و ضمیر هو راجع به قرآن است و حرف «الّا» بعد از نفی برای حصر مطلب می‌باشد: این قرآن فقط ذکر است، که شعور و فطرت خفته و به فراموشی رفته را بیدار می‌کند و آنچه از یاد رفته به یاد می‌آورد: ﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾ (سوره عبس). و برای جهانیان است، چون همه در اصل چنین شعوری مشترکند، اگر شعور خفته و فطرت بیدار شود و به راه آید، راهش همان راه خدا و بقاست که انسان گمراه آن را از خارج ذات خود و عوارض آن می‌جوید. از این رو راه‌جو و راه‌یکی‌ست، انسان از جهت عقل اکتسابی راه‌جوست و از جهت عقل و شعور فطری راه است. و اگر عقل مکتسب هماهنگ با عقل فطری گردید، مستقیم می‌شود و در راه مستقیم سیر می‌نماید:

«لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»: این ذکر برای کسانی اثر و سود دارد که خواست مستقیم شدن و به راه مستقیم درآمدن داشته باشند. اگر چنین خواستی باشد به وسیله همین ذکر قرآن است که قوا و عواطف و خلال‌های نفسانی هماهنگ و مستقیم می‌گردد و به راه مستقیم می‌گراید.<sup>۱</sup>

«وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»: مشیئه (مصدر شاء) اولین ظهور صورت و شیء شدن در ذهن است که پس از اراده و عزم و برانگیختن قوای عمل و نبودن مانع، در خارج صورت می‌گیرد. از این جهت مشیئت خداوند غیر از اراده

۱. ن.ک: به شرح آیه ﴿أهدنا الصراط المستقیم﴾، ج ۲، مجموعه آثار، ص ۷۳.



جازم و تخلف ناپذیر اوست.<sup>۱</sup>

در قرآن، از خواست جزمی خداوند به قضا و اراده و امر، تعبیر شده. فعل مضارع (تشاءون، یشاء) دلالت به خواست مستمر و حدودی دارد، چنانکه فعل ماضی (شاء) خواست حتمی گذشته را می‌نماید.

وصف پیوسته «رَبُّ الْعَالَمِينَ» دلالت بر این دارد که مشیت مستمر خداوند در مجرای ربوبیت می‌باشد. با توجه به این تعبیرات آیه، و نظر به آیه قبل، معنای این آیه چنین است: آن کسانی که خواسته‌اند مستقیم شوند، خواستشان پیش نمی‌رود (و ما تشاءون) جز آنکه همان خواست مستمر خداوند پروردگار عالمیان باشد. خواست مستمر خداوند همان راه‌هایی است که در عالم مقرر داشته و اسباب و عللی است که آفریده و اصولی است که به وسیله عقل فطری و پیمبران به آن هدایت نموده. یافتن این اسباب و علل و راه‌ها و اصول و به راه افتادن به سوی راه مستقیم، پس از خواست و تذکر می‌باشد. بنابراین خواست خداوند، سلب قدرت و اختیار از انسان فاعل مختار نمی‌کند، بلکه با پیشرفت عقل متصرف و اراده فعال برای درک خواست خداوند و انجام آن و دور شدن از عالم حیوانات که دارای قوا و غرایز محدودند،

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. در حدیث از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده: «چیزی در زمین و آسمان نمی‌باشد مگر به سبب هفت خصلت

(مرحله): به سبب مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل.»

و از حضرت باقر علیه السلام: «چیزی وجود نمی‌یابد مگر آنکه خداوند خواسته و اراده و تقدیر نموده و فرمان داده باشد...». در حدیث یونس (راوی حدیث) است که گفت: «وجود نمی‌یابد مگر به سبب آنچه خدا خواسته و اراده و تقدیر کرده و گذرانده». حضرت رضا علیه السلام فرمود: «ای یونس چنین نیست، وجود نمی‌یابد مگر آنکه خدا خواسته... (نه به سبب خواست خدا)...» و فرمود: «ای یونس! می‌دانی مشیت چیست؟ گفتم نه. گفت: مشیت تذکر است... اراده، عزیمت و جزم است... قدر، هندسه و وضع حدود است... قضا، ابرام و اقامه عین است.»

این احادیث که از اصول کافی و مجمع البحرین (در لغت شاء) نقل شده، دلالت بر همین دارد که مشیت خداوند، اراده جزمی و تخلف ناپذیرش نیست. (مؤلف)



تشخیص سود و زیان و خیر و شر، و آزادی و اختیار و اراده افزایش می‌یابد. لحن و اوزان آیات این سوره یا انطباق و هماهنگی با معانی و مقاصد، سه‌گونه است: از آیه یک تا آیه چهارده که محرک اذهان به سوی مفاصل تحولات عظیم و انقلاب‌های عمومی جهان در مقدمات قیامت و پس از آن است، با کلمه «اذا» و برخورد آن با حروف اول کلمات بعد، و طنین خاص آن، آغاز شده و با تاء ساکنه که نمایاننده به هم پیچیدن و قطع خبر است، ختم گردید و کلمات وسط، هماهنگ با معانی کوتاه و بلند آمده است.

از آیه پانزده تا آیه هیجده، که آیات قسم و نمایاننده حرکات مشهود و محسوس ستارگان و پس و پیش رفتن آن‌ها و خلیدن روشنایی در تاریکی و جدا شدن از یکدیگر است، آخر آیات با سین، که حروف قبلش مشدد یا مکرر است، آمده که نمایاننده پیوستگی و جدایی و تحرک است. از آیه نوزده تا آخر سوره که معانی از اوج بلند و دور از ذهن‌ها و نظرها تنزل یافته و به اذهان همی نزدیک‌تر می‌گردد، آخر آیات به یاء ساکنه، ما قبل مکسور و میم یا نون که در آخر مخارج ادا می‌شوند، پایان یافته که نمایاننده حرکات صوتی و نزولی و ملایم است. و طول آیات با اختلاف مطالب کوتاه و بلند آمده است، و سوره به طولانی‌ترین آیه که بیان مسیر طولانی انسان است، ختم گردیده.

آیات اول این سوره در بیان و نمایاندن مقدمات قیامت و پس از آن، از کامل‌ترین آیات قرآن است: در حدیث از رسول خدا ﷺ رسیده که فرمود: «هر کس بخواهد که روز قیامت را بنگرد، باید سوره «اذا الشمس» را بخواند».

از ابابکر نقل شده که به رسول خدا ﷺ عرض کردم: پیری زود به شما روی آورد.

فرمود:

«هود و الواقعة و المرسلات و عم یتسائلون و اذا الشمس کورت، پیرم کرد».